



اخلاص در رفتار

امام خمینی (ره)

ابولفضل هادی منش

عَلَيْهِ عَوْضاً فِي الدَّارَيْنِ؛^۳ [اخلاص] این است که عمل کننده بدان پاداشی رادر مقابل عمل خود در دو جهان اراده ننماید.

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست پس^۴

۱. منازل السائرین، خواجه عبدالله الانصاری، قاهره [بی نا] و [بی تا]، ص ۳۱؛ به نقل از روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۲ ه. ش، ص ۳۲۸.

۲. اربعین، بهاءالدین محمدعاملی، چاپ سنگی [بی نا]، ۱۲۷۴ ه. ق، ص ۳۷؛ به نقل از همان مدرک.

۳. همان.

۴. چهل حدیث، ص ۳۳۳.

تعریفهای گوناگونی از اخلاص ارائه شده است. «خواجه عبدالله انصاری» در تعریف اخلاص می‌نویسد: «الْإِخْلَاصُ تَضْفِئَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شَوْبٍ»^۱ اخلاص صافی نمودن عمل است از هر خلطی. خواه این خلط نمودن برخاسته از میل به راضی نمودن خود باشد یا مخلوق دیگری. «شیخ بهایی» نیز تعریفهای دیگری در این راستا دارد:

«تَنْزِيَةُ الْعَمَلِ أَنْ يَكُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ»^۲ [اخلاص] پاکیزه نمودن عمل است از اینکه در آن بهره‌ای برای غیر خدا باشد. همچنین: «أَنْ لَا يُرِيدَ غَايِلُهُ

حضرت امام خمینی علیه السلام از قول مرحوم صاحب غرائب البیان در تعریف اخلاص می نویسد:

«مخلصان آنان هستند که عبادت خدا کنند به طوری که نه خود را ببینند در عبودیت او و نه عالم و اهل آن را؛ و تجاوز نکنند از حد عبودیت در مشاهدهٔ ربوبیت. پس وقتی که حظوظ بنده از خاک تاعرش، از او ساقط شد، راه دین را سلوک کرده است. و آن طریق بندگی و عبودیتی است که خالص باشد از دیدن حوادث به واسطهٔ شهود روح جمال پروردگار را. و این دینی است که حق تعالی اختیار فرموده است برای خود و از غیر حق تلیخیص فرمود آن را و فرمود: «الْأَلْفُ الْدِّينُ الْخَالِصُ»^۱... گویی حق تعالی بندگان خود را دعوت فرموده بر سبیل تنبیه و اشاره به سوی تلیخیص نمودن سر خود از اغیار در قبال آنها به سوی او.»^۲

اخلاص در سیرهٔ امام راحل علیه السلام

پرهیز از شهرت

یکی از نزدیکان امام می گوید: امام در دورانی که در ترکیه بود مطالبی به

تحریر الوسیله افزود. این کتاب در ابتدا همان وسیلهٔ مرجع عالیقدر آقا سید ابوالحسن بود. امام بر آن حاشیه زدند و در ترکیه، مطالبی را به حاشیه که در متن بود افزودند. یکی از انتشارات کتاب امام را چاپ کرده بود. پیش از انتشار، یک نسخه از آن را برای من آوردند. من کتاب را نزد امام بردم.

پشت جلد این کتاب از امام تجلیل فراوان شده بود. خدمت امام رسیدم و کتاب را به ایشان نشان دادم. به محض اینکه چشم امام به پشت جلد کتاب افتاد، به اندازه‌ای ناراحت شد که کتاب را به گوشه‌ای انداخت و فرمود: به من نمی‌گویند! (بدون اجازهٔ من این کارها می‌کنند.) باید این نوشته از بین برود! من با دیدن عصبانیت حضرت امام، جرأت نکردم حرفی بزنم. بیرون آمدم و به شخصی که متصدی انجام این کار بود گفتم: این نوشته بایستی از بین برود و هیچ فایده‌ای ندارد؛ زیرا اگر امام حرفی بزنند همان است و سپس جریان را تعریف نمودم.

۱. زمر/۳.

۲. چهل حدیث، ص ۳۲۸.

متصدی چاپ کتاب عرب زبان بود. وی تا به حال جریانی این چنین را، نشنیده و ندیده بود، بنابراین پیوسته با شگفتی می پرسید: این آقا کیست؟ هم اکنون نیز اگر رساله‌هایی را که در آن زمان در نجف چاپ شده، ببینید، متوجه می شوید که نوشته‌های پشت جلد کتاب را بعداً از بین برده‌اند.^۱

فرار از تجلیل

یکی از افراد نزدیک به امام تعریف می‌کند: آیت الله حکیم علیه السلام از دنیا رفت؛ اما هنوز پیکرش را برای دفن به نجف نیاورده بودند. حضرت امام خادمی به نام مشهدی حسین داشت. نزد من آمد و گفت: آقا (حضرت امام) می‌فرمایند بیا! اول صبح بود. من به منزل ایشان رفتم. امام تشریف آوردند و به من فرمودند: به رفقای من بگویید صحبتی نکنند. منظور امام این بود که رفقای حضرت امام از تبلیغ برای حضور ایشان و تجلیل وی بپرهیزند. من خدمت دوستان رسیدم و سخن حضرت امام را به آنان رساندم که کسی هنگام شروع

مراسم از ایشان تجلیل نکند. اگر حضرت امام این دستور را نمی‌دادند یکی از اینها خود من بودم که به تبلیغ ایشان می‌پرداختم.^۲

رهبری از جنس مردم

۱۵ خرداد بود و جمعیت زیادی برای شنیدن سخنان حضرت امام در مدرسه فیضیه جمع شده بودند. من همراه حاج آقا مصطفی خمینی، حاج آقا شهاب اشراقی و جمعی از شاگردان حضرت امام، پشت سرایشان روی سکوی مدرسه فیضیه ایستاده بودیم. سیل جمعیت از شهرهای دور و نزدیک آمده بودند. شاید حدود یک ساعت و نیم طول کشید تا امام به سکو رسید و روی سکو قرار گرفت؛ به گونه‌ای که نگران بودیم پس از سخنرانی، چگونه امام را از میان آن همه جمعیت انبوه خارج کنیم. ما کلید دری را که از مدرسه فیضیه به صحن

۱. به نقل از عبدالعلی قرهی؛ برگرفته از مصطفی وجدانی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی علیه السلام، تهران، انتشارات پیام آزادی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۲ ش؛ ج ۶، ص ۱۳۸.
 ۲. عبدالعلی قرهی؛ سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی علیه السلام، ج ۶، ص ۱۴۷.

و فرمود: مگر عروس می‌برید. بروید کنار!^۱

دور از خود شیفتگی

پدرم نقل می‌کرد: در سالهای پیش از انقلاب در کوچهٔ یخچال قاضی^۲ به طرف منزل می‌رفتم. ناگهان دیدم حضرت امام نیزبه سوی منزل‌شان می‌روند. چون نزدیک ایشان رسیدم؛ گام‌هایم را کوتاه‌تر کردم که از ایشان سبقت نگیرم و از روی احترام پشت سرایشان حرکت کنم. امام این را احساس کردند؛ ایستادند و روبه من کردند و پس از سلام و احوال‌پرسی فرمودند: «فرمایشی دارید؟ عرض کردم: خیر! امام فرمودند: خواهش می‌کنم بفرمایید و به راه خود ادامه دهید و پشت سر من حرکت نکنید!»^۳

پافشاری بر اخلاص

پس از درگذشت آیت الله حکیم،

حرم حضرت معصومه باز می‌شد به دست نیاوردیم تا بتوانیم امام را از آن در عبور دهیم. وقتی سخنرانی تمام شد، خدمت امام عرض کردیم: این در باز شده، شما از اینجا تشریف ببرید. امام فرمود: نخیر! آقای اشراقی اصرار کرد؛ اما امام فرمود: نخیر، بایستی از همان طرفی که آمده‌ام برگردم! ما متوجه شدیم که امام نمی‌خواهد عده‌ای خیال کنند ایشان حرفهای تندی زدند و خودشان با امنیت کامل، خارج شدند. برخی به ایشان گفتند: همه، شما را به خوبی می‌شناسند و شما هرگز کسی نیستید که حرفی بزنید و بروید! الآن اگر شما بخواهید از راهی که آمده‌اید، برگردید، تمام خیابانها بسته است. با اصرار زیاد، امام پذیرفت. هنگام رفتن، مردم برای زیارت امام، فشار آوردند.

ما پشت سر امام قرار گرفتیم؛ اما ازدحام جمعیت خیلی زیاد بود. تعدادی از شاگردان و افراد متدین تهران، پشت سرایشان صف کشیدند تا امام را بدرقه کنند و مانع فشار جمعیت بشوند. امام با عصبانیت به آنها رو کرد

۱. سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، ج ۵، ص ۱۵.
 ۲. محل سکونت امام.
 ۳. حجت الاسلام دین پرور. (جمعی از پژوهشگران، صحیفه دل، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۶۷)

دو تا از مالکین روستا گفته بودند حاضراند اقدامات مالی لازم برای ساخت مسجد را انجام دهند؛ به شرطی که حضرت امام کلنگ احداث مسجد را بزنند. آن طلبه پذیرفت و مطلب را از طریق داماد امام، آقای اشراقی، به امام رسانید.

امام پاسخ دادند: «من اهل این کارها نیستم!» مسجد برای مردم روستا بسیار ضروری بود و راهی برای ساختنش جز کمک همین مالکین نبود. مالکین هم به غیر از آنچه گفته بودند، راضی نمی شدند. آن دوستان دوباره خدمت آقای اشراقی رسید و مطلب را بازگو کرد. آقای اشراقی گفت: آنچه را امام در مقابل آن خاضع است، وظیفه الهی و کار برای خداست. اگر مسئله برای ایشان توضیح داده شود و احساس کنند که وظیفه ایشان است که بیایند، حتماً خواهند آمد. با اصرار زیاد، امام پذیرفتند.^۲

جمعی از علما و فضیلاى حوزه که حدود سیزده یا چهارده نفر بودند، به طور مشترک در اطلاعیه‌ای، مرجعیت و اعلیت حضرت امام را تأیید و امضا نمودند. این اطلاعیه منتشر و به همه جا فرستاده شد. هنوز ابتدای امر بود. من به نجف اشرف مشرف شدم. خیال می‌کردم که حضرت امام این برگه را دیده‌اند. امام از اوضاع ایران از من سؤال کردند و من در پاسخ گفتم: ورقه‌ای به صورت اطلاعیه با امضای جمعی از آقایان فضیلا منتشر شده است و گفتم: لابد خدمت حضرت عالی هم آورده‌اند. ایشان اظهار بی‌اطلاعی کردند. من عرض کردم: اطلاع نداشتم و الا ورقه را خدمتتان می‌آوردم. سپس مضمون برگه را به استحضار حضرت امام رساندم. امام به شدت ناراحت شد و فرمود: بیخود اینها این کار را کرده‌اند، نمی‌بایست چنین می‌کردند!^۱

تکلیف!

یکی از دوستان که از شاگردان امام بود، برای تبلیغ به روستاهای نزدیک قم می‌رفت. مردم آنجا به مسجد نیاز داشتند.

۱. حجة الاسلام محمد مومن (سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۷۸).

۲. همان، ج ۵، ص ۱۷۷.

اخلاص اصیل

یکی از علمای خوب همدان به قم مشرف شد و در منزل برادرش میهمان گردید. برادرش از شاگردان حضرت امام بود. یک روز صبح بنده و مرحوم حجة الاسلام حاج آقا مهدی شاه آبادی به حضور حضرت امام در منزل ایشان شرفیاب شدیم. آقای شاه آبادی به ایشان عرض کرد: فلانی از همدان آمده و مرد خوبی است و اهل مبارزه است. خیلی در ایام مبارزه کوشش کرده و الان در قم در منزل برادرش میهمان است. خوب است که شما از این شخص دیدار کنید. امام در پاسخ فرمودند: من حالم مساعد نیست.

مرحوم شاه آبادی اصرار نمودند که برادرش شاگرد شماست و خودش هم به شما ارادت دارد. حضرت امام برای بار دوم فرمودند: گفتم حالم مساعد نیست چون تب دارم، البته آن قدر تب ندارم که نتوانم به منزل این آقا بروم و از او دیدن کنم، بلکه چون نمی توانم قصد قربت کنم [نمی آیم] زیرا شما گفتید این آقا از ارادتمندان

شماست، به این جهت نمی آیم. مرحوم آقای شاه آبادی با شنیدن این سخن حضرت امام، ساکت شد.

حضرت امام به قدری از روی اخلاص کار کرده اند و اخلاص را در خودشان تقویت کرده اند که می توانم عرض کنم محبتی که به کسی یا چیزی دارند «لله» است و اگر هم بغضی به کسی می ورزند لله است.^۱

لازم نیست

گاهی حضرت امام در جماران برای کمک به رزمندگان در جبهه ها، می نشستند و با دست مبارک خود، در پاکت آجیل می ریختند. من به ایشان می گفتم: اجازه بدهید پشت پاکت بنویسیم که این بسته توسط امام پر شده است، تارزندگان خوشحال شوند، اما ایشان می فرمودند: نه، لازم نیست!^۲

مواظب دسیسه ها

هنگامی که در نجف اشرف بودم،

۱. حجة الاسلام مرتضی تهرانی، (با به پای آفتاب، ج ۲، ص ۳۲۵).

۲. زهرا مصطفوی (غلامعلی رجائی، برداشتهایی از سیره امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ه. ش، ج ۳، ص ۲۲۸).

کار را نکنید! اما اگر برای خدا این کار را می‌کنید صبر کنید و از این چیزها باکی نداشته باشید و کار خودتان را انجام دهید!^۲

دوری از رقابتهای غیر مخلصانه

آیت الله ابراهیم امینی می‌گوید: پس از درگذشت آیت الله بروجردی همه فقها و علمای بزرگ قم جلسه استفتا داشتند؛ ولی حضرت امام چنین جلسه‌ای نداشت. می‌دانستم که ایشان قبول نمی‌کنند. یک روز خدمت ایشان رسیدم و گفتم: اگر اجازه بدهید عده‌ای از فقها و فضلا را دعوت کنم تا بعضی از شبها به منزل شما بیایند و مسائل مشکل فقهی را با آنان در میان بگذارید تا بحث کنند و ورزیده شوند. البته منظور من همان جلسه استفتا بود؛ اما اسمش را نبردم تا مبادا امام قبول نکنند. پس از پایان یافتن حرفم، امام نگاهی به من کردند و فرمودند:

«آقای امینی! از شما چنین

از برخی افراد گلایه‌هایی می‌شنیدم مانند اینکه: امام با ما خیلی گرم نمی‌گیرد! من این مسئله را به مرحوم حاج آقا مصطفی منتقل کردم که به امام عرض کنید قدری با این افراد بیشتر گرم بگیرند. ایشان گفتند: «ما این قدر این مسئله را به امام گفته‌ایم؛ اما ایشان در پاسخ می‌فرمایند: این از تسویلات و دسیسه‌های شیطان است.» یعنی در حقیقت این نفس من است که مرا دعوت می‌کند با افراد، بیشتر گرم بگیرم که تعداد علاقه‌مندان من بیشتر بشود؛ ولی برای اینکه امر برایم مشتبه نشود شیطان می‌گوید برای خدا و اسلام است! لذا من این کار را نمی‌توانم بکنم!»^۱

التماس دعا

اوایل نهضت برخی از روحانیون در قم به زندان افتادند. از جمله آنان مرحوم شهید «محلّاتی» بود. امام در همان اوایل آنها را جمع کرد و فرمود: اگر برای من این کار را کرده‌اید و زندان رفته‌اید، من نه پاداشی دارم به شما بدهم و نه اینکه اقدامی می‌توانم بکنم. خوب التماس دعا! برای من این

۱. حجة الاسلام موحدی کرمانی (برداشتیهای

از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۲۲۶).

۲. حجة الاسلام والمسلمین محمدرضا ناصری

(پا به پای آفتاب، ج ۴، ص ۲۶۰).

فضلا و طلاب حوزه علمیه قم همگی به سوی نجف می‌رفتند و حوزه علمیه قم خلوت می‌شد. امام از این سخن من برآشفت و از قم تا تهران برای من صحبت کرد که اگر کسی در فکر غیر خدا باشد و بخواهد که یکی بالا و دیگری پایین بیاید، حوزه قم شلوغ شود و حوزه نجف خلوت یا بالعکس

و خلاصه اگر کسی جز راه خدا و رضای خدا به فکر تأمین مسئله دیگری باشد، از مدار توحید دور می‌شود. محور باید کار برای خدا باشد، نه علاقه‌ها و نه روابط و تعصبات محلی و نژادی و نه روابط منطقه‌ای، قبیله‌ای و...^۳

انتظاری نداشتم! منتظر بودم که به من بگویی: تو دیگر پیر شده‌ای و مرگت نزدیک شده، به فکر خدا و معاد باش و خودت را اصلاح کن و بانفس امارهات مبارزه کن!» آری حضرت امام بیش از هر چیزی مراقب و مواظب نفسش بود، و با تمایلات و هوسهای نفسانی شرک‌انگیز مبارزه می‌کرد و در اخلاص آن می‌کوشید!^۱

گواراست

پس از آنکه از زندان آزاد شدم، برای حضرت امام نامه‌ای نوشتم و جریان زندانی شدن و سختی زندان انفرادی را برای امام توضیح دادم. حضرت امام در پاسخ چند سطر برایم نوشتند: از گرفتاری شما بی‌اطلاع بودم. من هم روزگار سختی را می‌گذرانم؛ ولی چون همگی اینها برای خداست گواراست!^۲

در مدار توحید

یکی از فقهای شورای نگهبان می‌گوید: در سفری همراه حضرت امام به تهران می‌رفتم. به ایشان عرض کردم چه خوب است که دولت عراق اجازه مسافرت به ایرانها را نمی‌دهد و گرنه

۱. پرتوی از خورشید، حسین رودسری، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۲۴.
 ۲. حجة الاسلام سیدعلی غیوری، صحیفه دل، چ ۱، ص ۱۰۸.
 ۳. جلوه‌های حسینی در سیمای خمینی، سیدنعمت اله حسینی. به نقل از حجة الاسلام محسن قرائتی. قم، انتشارات معصومی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۱۷.